



www.ketab.ir

شیر سیاه

نویسنده: الیف شافای

مترجم: محمود نعلی



سرشناسه: شفق، ایلف، ۱۹۷۱ م. -

Shafak Elif

تکرار و نام پدیناور: مولف: ایلف شافاک/ مترجم: محمدجواد نعمتی.

مشخصات نشر: قم: سمینون: ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.

شابک: ۷-۵۲-۶۳۷۷-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی

Siyah sut: yeni baslayan icin postpu depreyon

یادداشت: کتاب حاضر توسط مترجمان و ناشران متفاوت در سال های مختلف ترجمه و منتشر شده است.

دستان های ترکی استانبولی -- قرن ۲۰ م.

Turkish fiction - Turkey - 20th century

شناسه افزوده: نعمتی، محمدجواد - ۱۳۶۱ - مترجم

رده بندی کنگره: PL۳۳۸

رده بندی دیویی: ۸۱۵/۲۵۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۴۱۳۶۴

مؤلفه: ایلف شافاک

انتشارات: سمینون

مترجم: محمدجواد نعمتی

ناظر چاپ: طاهره کریمی

نوبت چاپ: اول/ ۱۴۰۳

قطع/ تعداد صفحات: رقعی/ ۲۵۶ص

شابک: ۷-۵۲-۶۳۷۷-۶۰۰-۹۷۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، بلوار شهید

کریمی/ خ لقمان/ بین کوچه ۲ و ۴/

جنب باطری سازی

۰۲۵- ۳۲۹۳۲۵۶۶

۰۹۱۲۱۵۱۶۱۳۸

سخنی با خواننده

در سال ۱۹۹۹ میلادی، زمانی که در استانبول زلزله‌ای شدید اتفاق افتاد، من آنجا بودم. در آن زمان در یکی از پرتحرک‌ترین و متنوع‌ترین محله‌های شهر زندگی می‌کردم؛ جایی که تنوع کیفیت خانه‌ها به گستردگی تفاوت داستان زندگی مردمی بود که در آن‌ها ساکن بودند. زمانی که همراه با دیگران ساعت سه صبح میان جیغ و دادها از ساختمان بیرون می‌دویدم، چیزهایی در طول مسیر مرا متوقف می‌کرد. آن طرف خیابان بقال محل بود؛ پیرمردی بد اخلاق و اخمو که الکل نمی‌فروخت و با حاشیه‌نشین‌ها صحبت نمی‌کرد و حالا کنار زنی نشسته بود با لباس مردانه و کلاه گچی بلند و مشکی با رد ریمبل بر گونه‌هایش. مردی را دیدم که یک بسته سیگار را باز کرد و با دستانی لرزان و صورتی به سفیدی شیخ، سیگاری به دختر تعارف کرد؛ تصویری که هنوز در ذهنم باقی است. ماندگارترین تصویر از آن شب در ذهن من، تصویر بقالی محافظه‌کار و دختری گریان با لباس مردانه است که کنار هم سیگار می‌کشیدند. تفاوت‌های پیش‌پاافتاده و دنیوی ما با ظهور مصیبت و مرگ، مدتی کوتاه محو شد و ما همه یکی شده بودیم.

همیشه اعتقادم بر این است که داستان‌ها تأثیر مشابهی روی ما می‌گذارند. ۵ نمی‌گویم ادبیات داستانی می‌تواند دربرگیرنده عظمت و بزرگی زلزله باشد، اما زمانی که غرق در خواندن رمانی خوب می‌شویم، آپارتمان دنج و کوچک خود را پشت سر می‌گذاریم و خود را بین شخصیت‌های داستانی‌ای می‌بینیم که تا کنون هیچ‌گاه با آن‌ها ملاقاتی نداشته‌ایم و حتی شاید مثل بقیه چیزهایمان دوستشان نداشته‌ایم.

سال‌ها بعد در موقعیتی کاملاً متفاوت به یاد آن شب افتادم: بعد از تولد اولین فرزندم، دچار افسردگی شدیدی شدم؛ به‌طوری که مرا از یکی از بزرگ‌ترین شور



و اشتیاق‌هایی که تا آن لحظه تمام زندگی‌ام را در بر گرفته بود، جدا کرد: «داستان‌نویسی». این اتفاق برایم نوعی ضربه عاطفی بود. زمانی که از پیکره‌ای که از خود با دقت طی سال‌هایی مملو از تاریکی و ترس و لرز ساخته بودم، بیرون دویدم، با گروهی از فرشتگان زن مواجه شدم؛ شش فرشته هریک به اندازه یک بند انگشت و شبیه حالت‌های مختلفی از من که کنار یکدیگر نشسته بودند. چهار نفر از آن‌ها را از قبل می‌شناختم.

وقتی برای اولین بار دو تای دیگر را دیدم، فهمیدم اگر وضعیت فوق‌العاده افسردگی پس از زایمان نبود، هیچ‌وقت متوجه آن‌ها نمی‌شدم. آن‌ها بدون هیچ توجهی به یکدیگر، به زندگی کردن در بدن و روحم ادامه می‌دادند، همانند همسایگانی که از هوایی یکسان تنفس می‌کنند، اما از یکدیگر بی‌خبرند. احتمالاً همه زنان با تنش‌ها و تناقضات حرم‌سرای کوچک درونشان زندگی می‌کنند و با هماهنگی‌ای که به سختی بین کشمکش‌های شخصی وجودشان برقرار کرده‌اند، خود را تعریف می‌کنند.

مدتی طول کشید تا تک‌تک آن شش فرشته را بشناسم و دوستان داشته باشم. این کتاب، داستان چگونگی رویارویی من با تضادهای درونی‌ام است و اینکه آموختم چگونه یک نفر باشم.

۶ من نویسنده هستم.

خانه به دوش‌ام.

شخصیتی جهانی‌ام.

عاشق عرفان و صلح طلب‌ام.

گیاه‌خوارم.

و در آخر، من یک زن هستم.

کم و بیش این‌گونه‌ام. این شناختی است که از خودم تا به امروز که به سی و پنج سالگی رسیده‌ام، پیدا کرده‌ام.

تا آن زمان خود را بیش از هر چیز دیگری در قالب گوینده داستان‌ها دیده بودم. روزی روزگاری، افرادی مانند من داستان‌های خود را در کنار آتش زیر آسمان پهناور بازگو می‌کردند؛ اما در آن موقعیت هیچ وقت نمی‌توانید مطمئن باشید داستان کجا تمام شده است، البته اگر بالاخره پایانی برایش باشد. در پاریس کرایه خانه را از طریق نوشتن در روزنامه‌ها پرداخت می‌کردند. در کاخ سلطان مستبد، هر داستان برای آن‌ها هزینه یک شب دیگر زندگی کردن را به ارمغان می‌آورد. با قصه‌گویان قدیمی احساس پیوند بیشتری می‌کردم، خواه روان‌شناس می‌بود، خواه یک راوی ناشناس، بالزاک یا شاهزاده‌ای زیبا. در واقع من هم مثل بسیاری از رمان‌نویسان با نویسندگان پیشین نزدیکی بیشتری احساس می‌کردم تا با هم‌عصرهای خود و احتمالاً با شخصیت‌های خیالی آسان‌تر ارتباط برقرار می‌کردم تا افرادی که در زندگی با آن‌ها مواجه می‌شدم.

نگاهم به زندگی این گونه بود؛ شکل خاصی از زندگی که می‌خواستم آن گونه ادامه‌اش بدهم؛ ولی به ناگاه اتفاقی کاملاً غیرمقطره، معجزه‌آسا و گیج‌کننده برایم پیش آمد: «مادر بودن».

همه چیز تحت تأثیر قرار گرفت و مرا تغییر داد. چشم‌هایم را که به نقش جدیدم باز کردم، مانند خفاشی که در روز بیدار شده باشد، مات و مبهوت بودم. روزی که فهمیدم حامله هستم، نویسنده وجودم وحشت‌زده و زن درونم دچار سردرگمی همراه با شادمانی شد. روحیه صلح‌طلبم منفعل باقی ماند؛ حس فرامی‌توانم مرا به فکر یافتن اسمی بین‌المللی برای بچه‌ام انداخت؛ عرفان درونم از این خبر استقبال کرد؛ گیاه‌خوار وجودم نگران نیاز به خوردن گوشت شد و بالاخره خانه به دوشی‌ام فقط خواست پاشنه کفش را بالا بکشد و تا آنجا که در توان دارد، به سرعت بدود. وقتی حامله می‌شوید، این اتفاقات می‌افتد. می‌توانید از همه چیز و همه کس به جز تغییراتی که در بدن‌تان شکل می‌گیرد، فرار کنید.



هنگامی که دچار افسردگی پس از زایمان شدم، حس موجودی کاملاً بی‌پناه را داشتم. چیزی مثل تونلی تاریک که هیچ انتهایی ندارد، جلوی دیدگانم کش می‌آمد. آن‌قدر ترسیده بودم که عقل و هوشی برایم نمانده بود. همچنان که تلاش می‌کردم از این تونل عبور کنم، چندین بار به زمین افتادم، به‌طوری که شخصیت وجودی‌ام به‌صورت تکه‌هایی خیلی کوچک از هم متلاشی شد، آن‌قدر کوچک که حتی با چسب هم نمی‌توانستم آن‌ها را بار دیگر به هم متصل کنم. با این حال، این تجربه کمک کرد که به درون و تمام اعضای کوچک حرم‌سرای وجودم که در تمام این سال‌ها همراهی‌ام می‌کردند، از نو نگاهی بیاندازم. افسردگی ممکن است فرصتی طلایی باشد که در طول زندگی به ما داده می‌شود تا کمک کند با مشکلات پیش روی قلممان که تا حد زیادی مهم هستند، روبه‌رو شویم؛ مشکلاتی که تاکنون با نادانی و شتاب نادیده گرفته شده‌اند.

کاملاً مطمئن نیستم که کدام اول بیش آمد. آیا افسردگی‌ام تمام شده بود و پس از آن شروع به نوشتن این کتاب کرده‌ام یا اینکه اول این کتاب را کامل کردم و سپس به کمک آن توانستم از آن تونل تاریک بیرون بخرم؟ نمی‌توانم بگویم کدام بود. خاطراتم از آن دوران روشن و واضح است، اما قدرت تشخیص ترتیب زمانی را ندارم.

۸

با وجود این، به‌طور قطع می‌دانم که این کتاب با شیر سیاه و جوهر سفید نوشته شده است؛ معجونی از داستان‌سرایی، مادر بودن، سودای سفر و افسردگی، آنچه ماه‌ها به طول انجامید تا با صبر نگاشته شود.

هر کتاب سفر یا طرحی برای دسترسی به پیچیدگی‌های ذهن یا روح آدمی است. این موضوع درباره همه افراد صادق است؛ بنابراین هر خواننده مسافری خاص است. بعضی تورها میراث فرهنگی را معرفی می‌کنند، در حالی که برخی دیگر توجه بیشتری به ماجراجویی در فضای باز و حیات وحش دارند. در

صفحه‌های بعدی این کتاب، شما را به دو تور خواهم برد: یکی به سمت دره‌ای از بچه‌ها و دیگری به جنگلی از کتاب‌ها.

در دره‌ای از بچه‌ها، شما را به نگاهی دقیق‌تر به نقش‌های فراوانی دعوت می‌کنم که زندگی‌مان را تشکیل می‌دهند و با زنانگی، مادر بودن و نویسندگی آغاز می‌شود. در جنگلی از کتاب‌ها، زندگی و آثار زنان نویسنده در گذشته و حال، شرق و غرب را مطرح خواهم کرد تا چگونگی رویارویی آن‌ها را با موضوعات مشابه، چه موفق چه ناموفق، نشان دهم.

مخاطب این کتاب فقط زنانی نیستند که شاید دچار افسردگی مشابهی بوده‌اند یا در آینده خواهند شد؛ بلکه این کتاب برای همه افراد، مرد و زن، مجرد و متأهل، والد و بدون فرزند، نویسنده و خواننده، نوشته شده است؛ برای کسانی که برقراری تعادل بین نقش‌ها و مسئولیت‌های مختلف در زندگی در زمان واحد برایشان دشوار است.

صوفی‌ها بر این باورند که هر انسان مانند آینه‌ای است که منعکس‌کننده کل هستی است. آن‌ها معتقدند که هر یک از ما دنیای متحرک کوچکی هستیم، بنابراین انسان بودن همانند زندگی کردن در ارکستری متشکل از صداهای متضاد و معجونی از احساسات مختلف است. این زندگی را می‌توان تجربه‌ای ارزشمند و نعمت تلقی کرد و قرار نیست که برخی قربانی بعضی دیگر از اعضای گروه شوند. ما بسیاری از جنبه‌های شخصیت‌مان را برای تطبیق دادن با تصویر مطلوبی که از زندگی در ذهن خود ساخته‌ایم، سرکوب می‌کنیم و بدین‌گونه دموکراسی به‌ندرت درون ما شکل می‌گیرد. حتی اگر این اتفاق بیفتد، حکومت فاسد جابری شکل گرفته است که در آن، صدای گروهی خودخواه و فاسد بر بقیه غلبه می‌کند.

«شیر سیاه» با روش‌های صلح‌آمیز می‌کوشد به حکومت گروه فاسد پایان بخشد و شرایط را به سمت دموکراسی درونی تمام‌عیار و سالمی هدایت کند.